

بسم الله الرحمن الرحيم

تقریر درس شرح کتاب الحجّه اصول کافی

آیه الله سید محمد مهدی میر باقری

جلسه شماره ۸ به تاریخ ۹۹/۸/۲۱

تبیین حقیقت حکمت در روایت هشام بن حکم به عنوان حد وسط استدلال بر ضرورت بعثت - ارتباط بحث حکمت الهی و احتجاج با انسان - توضیح حکیم بودن انبیاء و اولیاء در راستای حکمت خداوند

### مقدمه در مورد «حکمت» در روایت هشام بن حکم

بحث در روایت هشام بن حکم بود. یکی از نکات مهم در روایت، بحث حکمت است که هم ضرورت بعثت در روایت مبتنی بر حکمت الهی بیان شده است و هم انبیاء را به عنوان حکیم و مودبین به حکمت و مبعوث به حکمت توصیف می کند.

در کلمات قوم مباحث جدی ذیل بحث حکمت مطرح شده است و ذیل حکمت عملی و نظری توضیحاتی داده می شود که ما فعلا وارد این بحث ها نخواهیم شد. فعلا در این مقام هستیم که با توضیح مختصری در مورد بحث حکمت خدا، حدیث را معنا کنیم. و نکته اصلی که باید توضیح داده شود این است که روایت می گوید چون خدا حکیم است این سبب بعثت انبیاست که باید توضیح داده شود.

بحث حکمت در آیات و روایات بیان های مفصلی دارد. مرحوم کلینی یک بابی ذیل بحث حکمت در کافی باز نکرده اند و ما حتما باید یک زمانی این موضوع را مفصل بحث کنیم و حکیم بودن امام و نسبت آن را با حکیم بودن خدا هم توضیح دهیم؛ از جمله منابع مهم این بحث آیات و روایات مهمی است که در بحث حکمت خداست؛ یا معارفی که بطور کلی حکمتی که انبیاء با خود آورده اند را توضیح می دهد؛ که باید در جای خود بررسی شود و روابط و آثار و ریشه های این حکمت با دقت در این نصوص بدست آید.

اجمالا اشاره می کنیم که وقتی می گوییم خداوند حکیم است یعنی اولاً آگاه به نظام احسن است و افضل علوم را داراست و ثانیاً فعل او هم مبتنی بر همین علم است و ثالثاً عمل او هم از اتقان و استحکام برخوردار است. یعنی در حکمت ریشه هم در علم و هم عمل دارد. حکیم از علمی خاصی برخوردار است و مشرف بر نظام احسن است و طبق

آن عمل متقن و مستحکمی را برپا می‌کند. خدای حکیم مصالح و مفاسد خلق خود را می‌داند و طبق آن، غایت درست و حکیمانه برای آنها در نظر می‌گیرد و در این راه هم آنها را راه بری می‌کند و به مقصد می‌رساند.

### بررسی «حکمت» در کتب لغت

برای تبیین بیشتر این مسئله ابتدای قدری بحث لغت را پیگیری خواهیم کرد. ولی باید دقت کنیم که این بحث‌های لغوی مدخل بررسی حقیقت حکمت است و الا حقیقت حکمت و پیدا کردن مصداق واقعی آن و ویژگی‌های آن با رجوع به نظام مصطلحات معارف بدست می‌آید؛ لذا دیدن بحث لغت و حتی دیدن تعاریف فلاسفه و عرفاء در باب حکمت، خیلی کمکی به ما نمی‌کند.

در کتاب مصباح المنیر<sup>۱</sup> می‌گوید: «الحکم: القضاء و أصله المنع» که معنای حکم به معنای قضاء، در قرآن هم هست. «یقال حکمت علیه بكذا: إذا منعه من خلافه فلم يقدر على الخروج من ذلك، و حکمت بین القوم: فصلت بينهم، فأنا حاکم و حکم، و الجمع حکام» و می‌گوید اصل معنای آن هم منع است و اگر به قضاوت حکم گفته شده بخاطر این است که افراد را منع می‌کند که از این دستور و فرمان او تخلف کنند.

«الحکمة للدابة: سمیت بذلك لأنها تدللها لراكبها» آهنی که در دهان حیوان می‌اندازند که بوسیله آن می‌توانند او را بند و رام کنند را «حکمه» می‌گویند. یعنی هم شیء محکم است و هم سبب می‌شود که حیوان را منع از تعدی و تخلف کند. کانه معنای آن نه به معنای «منع» صرف باشد بلکه به معنای استحکامی است که سبب منع از تخلف و اضطراب و نزاع و امثال آن شود.

بعد در مورد حکمت می‌گوید: «منه اشتقاق الحکمة لأنها تمنع صاحبها من أخلاق الأردال» یعنی حکمت، امر و صفتی در انسان است که او را از افعال رذیله منع می‌کند. «تحکم فی کذا: فعل ما رآه، و أحکمت الشيء: أتقنته، فاستحکم هو صار كذلك»

لذا جمع بندی حرف ایشان این است که حکمت امری است که اتقان و استحکامی در درون دارد و سبب منع می‌شود. و حکمت عملی هم همین است که چیزی در انسان باشد که سبب استحکام وجودی انسان باشد و او را منع از اخلاق رذیله کند. و این آه‌ن در درون دهان حیوان هم بخاطر همین «حکمه» گفته می‌شود زیرا شیء محکمی است که سبب منع حیوان از سرکشی و تخلف است.

<sup>۱</sup> - المصباح المنیر، ج ۲، ص: ۱۴۵

در معجم مقاییس اللغة<sup>۲</sup> هم بیان کرده است: «حکم: أصل واحد، و هو المنع. و أول ذلك الحكم، و هو المنع من الظلم» که ایشان هم اصل معنای آن را منع بیان کرده است. و حکم و قضاوت هم از این جهت است که منع از ظلم می کند. «و سمیت حکمة الدابة لأنها تمنعها، يقال حکمت الدابة و أحکمتها» یعنی این حکمه حیوان هم از همین باب گفته می شود. «و يقال حکمت السفیه و أحکمته: إذا أخذت بیده» یعنی سفیه را محکم گرفتن و سبب منع از حرکات بیجای او شدن.

در مورد حکمت هم فرموده: «الحکمة: هذا قیاسها لأنها تمنع من الجهل» یعنی امر مستحکمی که در درون انسان است و سبب منع از جهل می شود. ایشان حکمت را به معنای نظری بیان می کند. و اگر به معنای حکمت عملی گرفته باشد هم یعنی منع از افعال جاهلانه می کند. لذا ایشان هم شبیه مصباح معنی کرده است و تفاوت جدی ندارد.

لذا به عنوان استفاده لغوی می توان گفت که اگر می گوئیم خداوند حکیم است یعنی صاحب حقیقت حکمت عالم است؛ یعنی او علما و عملا صاحب امری است که از اتقان و استحکام برخوردار است و همین سبب می شود که عوامل دیگر نتوانند کار و طرح او را برهم بزنند. علم و فعل او از استحکام و اتقانی برخوردار است که چیزی نمی تواند کار او را خراب کند. شاید اینکه در قرآن هم مکرر با عزت نام برده شده است «العزیز الحکیم» به همین خاطر است که مقام عزت و بلندای رفعت او سبب می شود که فعل او از اتقان برخوردار باشد و کسی نتواند آنها بهم بریزد و خراب کند و مانع او شود.

### تبیین بحث حکمت در روایت هشام

مرحوم مجلسی در توضیح روایت و بحث حکمت اینطور توضیح می دهند، وقتی کسی کار مقتن و مستحکم انجام می دهد، باید غایت درستی برای فعل اش در نظر بگیرد. و نیز این هدف را تدبیر کند تا به سرانجام برساند. لذا خدا برای خلقت انسان امر لغو و لهو و عبثی نباید قرار داده باشد. و اهداف دنیایی و فانی، اینها لغو و عبث است لذا امر دیگری برای خلقت ما در نظر گرفته شده است. ایشان این امر را تطبیق بر بحث عبودیت و معرفت می کند که هدف این خلقت اگر این نباشد، عبث است. در این تطبیق ایشان در واقع از مجموع معارف دینی استفاده کرده است مثل «و ما خلقت الجنَّ و الإنسَ إلاَّ ليعبُدون»<sup>۳</sup> لذا اگر این هدف بخواهد محقق شود ما که خودمان به تنهایی نمی توانیم لذا ضرورت وحی اثبات می شود.

<sup>۲</sup> - معجم مقاییس اللغة، ج ۲، ص: ۹۱

<sup>۳</sup> - سوره مبارکه ذاریات آیه ۵۶

این بحثی که ایشان بیان کرده اند به تعبیری مفاد آیات ابتدایی سوره مبارکه جمعه است که فرمود: «بُسِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ \* هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ»<sup>۴</sup> یعنی خدا ملک و سلطان مقدسی است که عزت و حکمت دارد، و این صفات او منشأ بعث رسول خواهد بود. یعنی یکی از مهمترین ارکان بعث رسول میان امیین، همین حکمت الهی است. طرح او طرح متقن و درستی است و عزیز است که کسی این طرح را نمی تواند بهم بزند.

در ادامه سوره بحث قوم یهود است که توقع داشتند که رسول باید از آنها باشد نه از امیین؛ نبوت عمدتاً در نسل جناب یعقوب و بنی اسرائیل بوده است و اینکه منتقل به امیین بشود، برای آنها سنگین بود؛ لذا با حضرت وارد منازعه شدند. خدا می گوید من طرح محکم و متقنی دارم که بعث این رسول خاتم و اینکه در چه جایگاهی او را قرار دهم بر محور همین طرح است. شما هم باید به همین رسول ملحق شوید؛ باید به همین مجموعه امیین پیوند بخورید. و شما هم این طرح را نمی توانید بهم بزنید و خدا طرحش را تا انتها جلو خواهد برد.

یعنی این آیات در عین اینکه اصل بعث را به حکمت خدا نسبت می دهد، ویژگی های این رسول و اینکه در امیین باشد و از آنها باشد هم در همین طرح متقن و مستحکم هست؛ حکمت الهی است که این بعثت و کیفیت این بعثت را رقم می زند.

### ارتباط بحث حکمت و تسبیح خداوند

اینکه در ابتدای سوره فرمود همه عالم مشغول تسبیح خداوند متعال هستند، به بحث ما ارتباط دارد. در این آیه فرموده همه مخلوقات در حال تسبیح خداوند هستند، اما این انسانی که صاحب امانت و ودیعه اختیار است، را خداوند رها نکرده است که هرکاری می خواهد بکند بلکه او هم در این تسبیح ماموریت دارد و باید به مقام تسبیح برسد. لذا خدا ما را رها نکرده است و طرح تسبیح کلی عالم سبب می شود که بعثتی رخ دهد که انسان هم در مسیر تسبیح خداوند قرار گیرد. بلکه تسبیحی که از انسان توقع شده است یک امر بالاتری است.

در سوره مبارکه بقره وقتی خداوند داستان خلقت خلیفه و حضرت آدم علیه السلام را نقل می کند فرمود: «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»<sup>۵</sup> یعنی سوال ملائکه این است که خدایا ما می دانیم که موجودی برای تسبیح

<sup>۴</sup> - سوره مبارکه جمعه آیات ۲ و ۱

<sup>۵</sup> - سوره مبارکه بقره آیه ۳۰

خلق می کنی ولی این موجود فساد هم دارد. یعنی سوال اینها این نبوده است این موجود فقط خون ریزی و فساد دارد بلکه می گویند خب ما که تسبیح بدون فساد برای تو انجام می دهیم. خلقت این موجود چه نکته ای دارد؟! خدا جواب می دهد که من چیزی می دانم که شما نمی دانید. یعنی تسبیحی که در این خلقت واقع می شود با تسبیح شما متفاوت است. انسان با این سطح از اختیار است که منزلت دیگری از تسبیح را رقم خواهد زد؛ که مقداری از شئون این تسبیح در سوره توضیح داده می شود.

لذا خدای عزیز و حکیمی که چنین خلقتی انجام داده است و طرح او حکیمانه است و کسی هم آن را نمی تواند بهم بزند، برای انسان رسول مبعوث می کند. این بعثت، تدبیر خدای حکیم است. حکمت اوست که اقتضاء چنین بعثتی را دارد. و این بعثت هم در مسیر رسیدن عالم به حقیقت تسبیح خداوند متعال است. و به تعبیری اینکه در آیه از «تلاوت» و «تزکیه» و «تعلیم» بحث کرده است اینها شئون رسالت حضرت برای رسیدن انسان به مقام تسبیح است.

### ارتباط بحث حکمت با اتمام حجت

باید توجه کنیم که این منزلت از تسبیح و حکمت خداوند با بقیه موجودات متفاوت است. عزت و حکمت خداوند متعال در مورد موجودی که او را جبراً یا به اراده های تبعی به سمت تسبیح و غایت خود می برد، جور دیگری خود را نشان می دهد، ولی در مورد موجودی که اختیاری در سطح انسان دارد، حکمت خداوند تبدیل به بعثت رسول می شود. یعنی خداوند در مورد همه موجودات حکمت دارد و همه هم برای تسبیح خلق شده اند ولی این اقتضاء این موجود است که سبب می شود این کیفیت از بعثت رسول و اتمام حجت را لازم داشته باشد.

در واقع این نکته اصلی روایت است که حکمت در مورد هر موجودی تبدیل به ارسال حجت نمی شود. موجودی که مختار است، باید راه بندگی و تسبیح را انتخاب کند. لذا او نیاز به حجت دارد. از بحث های جدی این روایت مسئله «احتجاج» است. یعنی اتقان و حکمت در صنع در مورد موجود مختار، نیاز به «حجت» را متولد می کند. اگر ما مختار نبودیم، بعثت رسول نیازی نبود و مانند بقیه موجودات خدای حکیم ما را به سمت غایت و هدف و تسبیح متناسب مان سیر می داد. ولی سیر انسان مختار به سمت وادی تسبیح و بندگی است که نیاز به ارسال رسول و حجت دارد. این تفاوت اصلی انسان با بقیه مخلوقات است که این سطح از اختیار به او داده شده است. لذا عده ای امانت الهی در آیات قرآن را به اختیار معنا کرده اند.<sup>۶</sup> خیانت در این امانت هم همان استکبار در مقابل خود خداست.

<sup>۶</sup> - اشاره به آیه معروف عرضه امانت در سوره مبارکه احزاب آیه ۷۲

قبلا اشاره کردیم که این بحث حجیت را باید خیلی دقیق و جدی معنا کنیم. حجت عملی و نظری باید تبیین شود و رسولی که آمده در جمیع درجات تسبیح برای انسان حجت باشد، او یک دستگاہ بزرگ برای سیر انسان درست می‌کند. بحث صرفا در تعلیم و ابلاغ ظاهری نیست. حجت لزوماً با صغری و کبری هم نیست بلکه امر بسیار پیچیده تر از این حرف هاست. یک بسترسازی های فرهنگی و اجتماعی ایجاد می‌شود که جایی حجت تمام می‌شود. یک چراغ قرمز سرچهارراه این حجت برای حرکت ماست و اگر دقت شود متوجه می‌شویم که امر احتجاج بسیار دقیق است.

پس نکته مهمی که در روایت باید توضیح داده شود این است که حکمت خدا به تنهایی سبب بعث رسول نمی‌شود بلکه حکمت خداوند در مورد موجود مختار است که سبب می‌شود او نیاز به حجت داشته باشد، تا بر او احتجاج شود تا بتواند در عین رعایت اختیار او امکان سیر او را فراهم کند. رسول قرار نیست که ما را مجبور به سیر و تسبیح کند بلکه قرار است با ما احتجاج کند؛ اینکه در قرآن فرمود: «إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ»<sup>۷</sup> معنایش همین است که هدایت خدا نسبت به ما قرار نیست، طوری باشد که عملاً سلب اختیار از ما شود.

خلاصه عرض ما این است که فرمایش مرحوم مجلسی که فرمودند حکمت الهی سبب می‌شود که ما نیاز به وحی داشته باشیم، این نیاز به توضیح دارد. حکمت الهی و غرضی که خالق برای مخلوق خود در نظر می‌گیرد، این لزوماً نیاز به وحی ندارد بلکه می‌تواند او را به اسباب دیگری به سمت غایت مطلوبش ببرد. لکن در مورد انسان که موجود مختار در این کیفیت است، نیاز به حجت وجود دارد. امام‌شان هدایت دارد لکن در مورد هدایت انسان، امام برای او تبدیل به حجت می‌شود. تسبیح انسان با تسبیح بقیه موجودات فرق دارد که نیاز به بعثت رسول شده است. به تعبیر دیگر موجودی که «لاکراه فی الدین» است و می‌تواند استکبار کند، نیاز به تبیین دارد. «قد تبیین الرشد من الغی» که این تبیین توسط انبیاء ایجاد می‌شود.

### دو نکته در بحث نیاز به حجت

دو نکته اینجا قابل ذکر است. نکته اول: اینکه می‌گوییم برای بقیه موجودات بعثت انبیاء نیست به معنی این نیست که آنها برای بندگی و تسبیح نیاز به واسطه ندارند و ائمه واسطه فیض آنها نیستند بلکه مقصود این است که این کیفیت از بعثت و اتمام حجت برای آنها نیست. این کیفیت امانتی که خدا در اختیار ما قرار داده است، چیزی است که به بقیه موجودات و مخلوقات داده نشده است. حقیقت وحی به این موجود داده می‌شود و بقیه موجودات باید ذیل او قرار گیرند. لذا حتی

<sup>۷</sup> - سوره مبارکه شعراء آیه ۴

اگر ما احتجاج را برای بقیه موجودات هم قائل باشیم، این معنای متفاوتی با احتجاج با انسان دارد. همه مخلوقات نیاز به هدایت دارند و امام هدایت برای همه موجودات است. لکن هدایتی که برای انسان می آید متفاوت خواهد بود.

در ضمن اینکه ما تعبیر می کنیم که انسان مختار است، به این معنی نیست که ما بقیه موجودات را مجبور مطلق می دانیم. بلکه مقصودمان این سطح از اختیار و اراده است. و الا موجودی که جبر مطلق است، ادراک و لذت و الم برای او معنایی ندارد. و به تبع ربوبیت خداوند متعال هم برای او معنایی نخواهد داشت. اینکه جایی خدا چیزی برای آنها قرار می دهد یا نمی دهد این چه فرقی برای آنها می کند اگر جبر مطلق است؟! اگر تغییر در آنها برای شان علی السویه بشود، این چه معنایی از ربوبیت خدا برای آنها خواهد بود؟!

نکته دوم: ممکن است گفته شود که آیا احتجاج خداوند با ما از راه دیگری ندارد؟ این را جلسه قبل ذیل بحث روایت ابن الکواء توضیح دادیم که خدا اگر می خواست می توانست باب معرفت را برای ما مستقیم باز کند ولی این اینطور قرار نداده است و حکمت او اینطور اقتضاء کرده است که ما معصوم نیستیم و ظرفیت تلقی وحی نداریم لذا حجت باید از طریق حجج الهی برای ما تمام شود.

نگویید پس چطور بر خود حجت های الهی حجت تمام می شود زیرا ما ادعاء نمی کنیم که هر احتجاجی واسطه لازم دارد. بلکه ادعای ما این است که ما در مقامی نیستیم که احتجاج بدون واسطه داشته باشیم. اینکه در روایت از عدم مباشرت و ملامت بحث می کند یعنی سطح احتجاج ما در این مستوی است.

اینکه خیال کنیم ظرفیت انسان از عقل و فطرت، کافی برای احتجاج است حرف تمامی نیست. ما ظرفیت معرفت و بندگی را خودمان نمی توانیم بالفعل کنیم. و این روایت به روشنی این نکته را بیان کرده است. واقعاً ما بندگی و تسبیح را بدون انبیاء می توانیم درک کنیم؟! اگر اینطور است که ما خودمان نبی هستیم. بدون انبیاء ما یک لحظه نه درکی از آن هدف و غایت خلقت پیدا می کردیم و نه مسیر آن را تشخیص می دادیم.

### تبیین حکیم بودن حجج الهی

اما سوال مهم در روایت این است که چرا در روایت می گوید خود این حجت های الهی باید حکیم باشند؟ جواب این است که حکمتی که خداوند، به عنوان غایت این خلقت برای انسان دیده است - که با بندگی و معرفت و تسبیح و مانند اینها توضیح داده می شود - اگر بخواهد در عالم محقق شود و حجت های الهی آن را به بشر منتقل کنند، خود آنها باید واجد این حکمت باشند. تحقق آن حکمت از طریق انبیاء است لذا باید خودشان مودب به همان حکمت باشند و مبعوث به همان حقیقت هم هستند.

در واقع آن حقیقت حکمت باید به ما منتقل شود و ما باید حکیم شویم. لکن واسطه، این است که انبیاء خودشان واجد این حقیقت باشند. حکیم باشند و با احتجاج ما را در این مسیر حرکت دهند و گام به گام این حکمت را منتقل کنند. و البته ما همیشه نیاز به این حکمت داریم و این حکمت همیشه به واسطه نبی به ما می رسد. ما لحظه ای مستغنی از انبیاء نمی شویم. اینکه خیال کنیم حکمت را دریافت می کنیم و دیگر خودمان می رویم و کاری به آنها نداریم، این خیال باطلی است.

و این حکمتی که به انبیاء داده می شود، باید جمیع درجات حکمت الهی از نظر و عمل و در مقیاس فرد و اجتماع جمیع شئون حیات انسانی در او باشد و الا احدی به حکمت نخواهد نرسید. مثل استادی که در حد ادبیات عرب می تواند با ما احتجاج در تعلم حوزوی کند ولی اگر مدارج بالا را بخواهید او دیگر توانش را ندارد. در درجات بندگی و تسبیح هم همین مسئله در مورد حجت های الهی هست. اگر واجد این درجه از حکمت نباشد نمی تواند واسطه در احتجاج واقع شود. لذا حکمت اولیاء الهی همان نازله حکمت خداوند در وجود آنهاست و ما هم به میزانی که با امام راه برویم، شعاع حکمت او در وجود ما خواهد آمد. والحمدلله...